

به کوشش: کبری محمودی

# آخور

## فضل آدمی

برترین پایه مرد را عقل است  
بهترین پایه مرد را تقوا است  
بر جمادات فضل آدمیان  
هیچ بیرون ازین دو معنی نیست  
چون ازین هر دو، مرد خالی ماند  
آدمی و بهیمه هر دو یکی است

## سخن

بسا سخن که مرا بود و آن نگفته بماند!  
ز من نخواست کس آن را و آن نهفته بماند  
سخن که گفته بود هم چو دُر سفته بود  
مرا رواست گر این دُر من نسفته بماند

## دو نعمت

ایمنی را و تن درستی را  
آدمی شکر کرد نتواند  
در جهان این دو نعمت است بزرگ  
داند آن کس که نیک و بد داند

## دوستان

کهنتر و مهتر و وضع و شریف  
همه سرگشته‌اند و رنجورند  
دوستان گر به دوستان نرسند  
اندرین روزگار معذورند

## هجرت

در آن زمین که تو در چشم خلق خوار شوی

## در جست و جوی انسان

ربع مسکون آدمی را بود، دیو و دد گرفت  
کس نمی‌داند که در آفاق، انسانی کجاست؟  
دور دور خشک‌سال دین و قحط دانش است  
چند گویی: «فتح بابی کو و بارانی کجاست؟»  
من تو را بنمایم اندر حال صد بوجهل جهل  
گر مسلمانی تو، تعیین کن که «سلمان» ای کجاست؟

## خواهنگی

خواستن کدیه است، خواهی عُشر خون خواهی خراج  
زان که گر ده نام باشد یک حقیقت را، رواست  
چون گدایی، چیز دیگر نیست جز خواهنگی  
هر که خواهد، گر سلیمان است و گر قارون، گداست

## مفت

ای نفس به رسته قناعت شو  
کان جا همه چیز نیک ارزان است  
تا بتوانی حدز کن از مَنّت  
کاین مَنّت خلق کاهش جان است  
در عالم تَن چه می‌کنی هستی؟  
چون مَرّجع تو به عالم جان است

## قناعت

کیمیایی کنم تو را تعلیم  
که در اکسیر و در صناعت نیست  
رو قناعت گزین که در عالم  
کیمیایی به از قناعت نیست

سبک سفر کن از آن جا برو به جای دگر  
سفر مرّبی مرد است و آستانهٔ جاه  
سفر خزانهٔ مال است و اوستاد هنر  
درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای  
نه جور ارّه کشیدی و نه جفای تبر

### برتری حکمت بر شعر

انوری، بهر قبول عامه چند از ننگ شعر؟  
راه حکمت رو، قبول عامه گو هرگز مباح  
در کمال بوعلی نقصان فردوسی نگر  
هر کجا آمد شفا، شه‌نامه گو هرگز مباح

### تکلف تعارف

تکلف میان دو آزاد مرد

بود ناپسندیده و سخت خام  
بیا تا تکلف به یک سو نهیم  
نه از تو رکوع و نه از من قیام  
به سنت کنیم اقتدا زین سپس  
سلام و، علیکم، علیک السلام

### مفلس کیمیا فروش

از سخن‌های عذب شکر طعم  
در دهان زمانه نوش منم  
لیکن از ردّ سمع مستمعان  
با زبانی چنین خموش منم  
در زوایای رسته معنی  
مفلس کیمیا فروش منم

### شکر و صبر

شود زیادت شادی و غم شود نقصان

چو شکر و صبر کنی در میان شادی و غم  
ز شکر گردد نعمت بر اهل نعمت بیش  
به صبر گردد محنت بر اهل محنت کم

### تفاوت

روبّهی می‌دوید از غم جان

روبه دیگری بدید چنان

گفت: «خیر است! باز گو خبری!»

گفت: «خر گیر می‌کند سلطان!»

گفت: «تو خر نه‌ای، چه می‌ترسی؟»

گفت: «آری، ولیک آدمیان

می‌ندانند و فرق می‌نکنند

خر و روباهشان بود یکسان»

### سه فضیلت

عادت کن از جهان سه فضیلت را

ای خواجه، وقت مستی و هشیاری

در هیچ دین و کیش کسی نشنید

هرگز ازین سه مرتبه بیزاری

دانی که چیست آن؟ بشنو از من

رادی و راستی و کم آزاری

### تن و جان

مشغول مشو به تن! نه اینی!

فارغ منشین ز جان که آنی!

گر جانان به علم در ترقی است

آنک تو و ملک جاودانی

ورنه چو به مرگ جهل مردی

هرگز نرسی به زندگانی

کدیه: گدایی  
عشر: یک دهم  
بهیمه: حیوان  
وضیح: پست  
سبک: راحت  
عذب: شیرین